



انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه  
خیابان وحدت اسلامی شماره ۴۸  
فکس ۶۶۴۶۳۸۷۵  
[www.sokhanpub.com](http://www.sokhanpub.com)  
Email: [info@sokhanpub.com](mailto:info@sokhanpub.com)

### داستان‌های پلیسی

جمال میرصادقی  
تنظيم، تصحیح و تهیه فهرست‌ها

چاپ اول: ۱۳۹۴  
لیتوگرافی: کوثر  
چاپ: دایره سفید  
تیراز: ۱۱۰۰ نسخه  
شماپک - ۹۶۴-۳۷۲-۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران  
شماره ۱۲۲۴ تلفن: ۶۶۴۶۰۶۶۷ - ۶۶۴۶۵۹۷۰

## داستان‌های پلیسی

۱۳ .....	یادداشت
۱۹ .....	ادبیات داستانی
	۱. قصه
	۲. رمانس
	۳. رمان
	۴. داستان کوتاه
	۵. ناولت
۲۱ .....	اقلیما / جمال میرصادقی .....
۲۵ .....	داستان‌های واقعیت‌گریز .....
۲۹ .....	نمونه‌ای از داستان خیال و وهم (فاتنژی) .....
۲۹ .....	جنازه / جمال میرصادقی .....
۳۵ .....	داستان‌های پلیسی .....
۴۱ .....	آدمکش‌های کوچه مورگ / ادگار آلن پو، ترجمه شجاع الدین شفا .....

<p>۹</p> <p>فهرست</p> <hr/> <p>رمان‌های کارآگاهی، جنایی و پلیسی انگلیسی ..... ۲۸۹ چطور می‌شود که کارآگاه خصوصی کاملی داشت و داستانی پلیسی از این نوع نوشته؟ ..... سالاد سرهنگ کری / گیلبرت گیت چسترتون، ترجمه هوشنگ پیرنظر ... ۲۹۷ رمان جنایی ..... ۳۱۷ چطور می‌توان رمان جنایی کاملی نوشت؟ ..... داستان جنایی پرخشنونت (ادبیات سیاه) ..... قتل / جان استاین بک، ترجمه حسن زیادلو ..... ۳۲۵ داستان پلیسی (رویه پلیسی) ..... ۳۴۵ چگونه می‌توان داستان پلیسی نوشت ..... داستان‌های پلیسی کمیک ..... انواع داستان‌های پلیسی کمیک ..... یک. رمان پلیسی کمیک ..... دو. رمان پلیسی کمیک فارس ..... سه. رمان پلیسی کمیک رمانیک هول و ولا ..... ۳۶۱ گلفروش خنده رو / ول夫 برومی، ترجمه ناصر زاهدی ..... داستان کوتاه پلیسی ..... ۳۶۹ درگرد راه / جمال میرصادقی ..... ۳۷۹ داستان اسرار آمیز ..... ۳۸۹ تیغزار / جمال میرصادقی ..... ۳۹۳ رمان هول و ولا ..... ۳۹۹ تسویه حساب / پل اینکستر، ترجمه نسرین مهاجرانی ..... ۴۰۴ سازمان‌بندی و گسترش داستان‌های پلیسی ..... ۴۱۵ دانستان ..... پیرنگ ..... شخصیت .....</p>	<p>۹۷ ..... داستان‌های کارآگاهی در ادبیات کهن ..... کارآگاه ..... کارآگاه خصوصی ..... شخصیت همراز (واتسون) ..... نامه دزدیده شده / ادگار آلن بو، ترجمه شجاع الدین شفا ..... ۱۱۳ سرخ‌ها ..... جنایت، آدم‌کشی ..... اتفاق‌های قفل شده ..... داستان و شکل ..... شكل‌های مدرن ..... محکوم / گالاته کانتراکیس، ترجمه قاسم صنعتی ..... ۱۶۳ داستان‌های وارونه ..... پیش زمینه‌داری ..... رتیل / جمال میرصادقی ..... قتل چگونه انجام می‌گیرد؟ ..... ۱۶۷ چرا کسی مرتكب قتل می‌شود؟ ..... داستان‌های نقیضه‌وار و مضحکه «چرا کسی مرتكب قتل می‌شود؟» ..... بزرگ تو از زندگی / آنتونی شافر، ترجمه حسن فیاد ..... ۱۹۷ ظهور داستان‌های کارآگاهی واقعی ..... ۲۰۷ چاه / جمال میرصادقی ..... رمان کارآگاهی ..... ۲۱۳ عینک دور طلای / آرتور کانون دویل، ترجمه کریم امامی ..... ۲۲۱ عصر طلایی رمان‌های کارآگاهی ..... ۲۳۱ سرقت اوراق قرضه میلیون دلاری / آگاتا کریستی، ترجمه حمید رضابنده‌سران ..... ۲۶۷ ۲۷۳</p>
--	--

شخصیت‌های مهم  
شخصیت اصلی یا مرکزی  
اهمیت شخصیت  
شخصیت‌ها از کجا می‌آیند؟  
سبک یا شیوه نگارش  
آدم درستی هم وجود دارد / فیلیپ آزن، ترجمه ناصر زاهدی ..... ۴۳۵  
چطور داستان را شروع کنیم، ادامه بدهیم و به پایان ببریم ..... ۴۴۱  
شروع  
میانه  
پایان

عطر افشاگر / ول夫 برومی، ترجمه ناصر زاهدی ..... ۴۵۹  
موضوع داستان‌ها را از کجا می‌توان به دست آورد؟  
۱. زندگی واقعی  
۲. کتاب‌های مرجع و مجله‌ها  
۳. روزنامه‌ها  
۴. داستان‌های دیگر  
۵. مجموعه‌ها، جنگل‌ها  
عشق واقعی / هانس یاسپر، ترجمه ناصر زاهدی ..... ۴۸۱  
ویژگی‌های فنی (تکنیک) مدرن کاوشگر ..... ۴۸۹  
یک: تشکیلات پلیسی  
پلیس بین‌المللی (انترپل)  
دو: تعیین دلیل مرگ  
سه: تخمین زمان مرگ  
دهره / جمال میرصادقی ..... ۵۰۱

۵۰۵ .....	انگشت نگاری .....
۵۰۶ .....	ویژگی‌های فنی تحقیقاتی مدرن .....
	۱. تعیین هویت .....
	۲. نظارت و کارآیی .....
	۳. مصاحبه .....
۵۱۳ .....	قتل در اتاق پُشتی / إلن لانتهالر، ترجمه ناصر زاهدی .....
۵۲۱ .....	آیا رمان پلیسی نوعی ادبیات است؟ / کلود اوولین، ترجمه عبدالله توکل .....
۵۳۹ .....	دنباش می‌آمدند / جمال میرصادقی .....

## یادداشت

اهل کتاب، آن‌هایی که داستان خواندن را دوست دارند، در دورانی از زندگی شان با «داستان‌های پلیسی» (در غرب از آن‌ها به طور گروهی با عنوان «داستان‌های جنایی» یاد می‌کنند) آشنایی داشته‌اند. در دوران زندگیم، من اول به قصه‌های کوتاه و بلند سنتی علاقه‌مند بودم، قصه‌هایی مثل «اسکندرنامه»، «حسین کرد شبستری»، «امیر ارسلان». بعد به داستان‌های پلیسی رو آوردم که از نظری ویژگی مشترکی با قصه‌های داشت و در هر دو عمل داستانی برجسته می‌شد، یعنی داستان بر محور ماجرا می‌گذشت و قصه‌ها خصوصیت روان‌شناختی داستان‌های کوتاه و رمان‌های امروزی را نداشت، در داستان‌های پلیسی نخستین نیز آنچه حرف اول را می‌زد، تأکید بر ماجراهای داستان بود، به ویژگی روحی و عاطفی فردی کمتر توجه می‌شد و آهنگ روایت سریع بود؛ این ویژگی هنوز هم کمابیش در داستان‌های پلیسی دیده می‌شود و حوادث بر کیفیت روان‌شناختی می‌چربد و هدف این نوع داستان‌ها، صرفاً ایجاد سرگرم‌کنندگی است، عامل سرگرم‌کنندگی که یکی از مؤلف‌های بنیادی

انواع داستان‌های پلیسی در داستان‌های واقعیت‌گریز برجسته می‌شود. به همین دلیل خواندن این داستان‌ها راحت است و فکر نمی‌برد و کنجه‌کاوی برانگیزی آن‌ها، خواننده را به دنبال خود می‌کشد، به نحوی که تا داستان را تا آخر نخواند، آن را رها نخواهد کرد و بر زمین نخواهد گذاشت.

ممکن است نویسنده این نوع داستان‌ها، همچون مسافری به نظر بیاید که در جهان داستان می‌گردد و تنها در فکر تدارک و گردآوری موضوع‌های سرگرم‌کننده و مجدوب‌کننده کاملی است که برای خواننده‌ها جالب توجه باشد. از این رو، شاید نتوان آن‌ها را در گروه نویسنده‌دانشجویی گذاشت که با ارائه اطلاعات و حقایق در فکر ارتقای افق ذهنی خواننده‌های خود هستند، آثار معناگرایی که در تقابل با آثار واقعیت‌گریزند و در جهان داستان، به علت ماندگاریشان از اعتبار و ارزش بسیاری برخوردارند. البته داستان‌های واقعیت‌گریز ماندگاری نیز وجود دارند که اعتبار بسیاری برای خود و نویسنده‌اش فراهم آورده‌اند، اما چنین آثاری در حکم استثناء است، من در اینجا ضابطه‌های کلی و عام را مطرح می‌کنم، نه موارد استثنایی.

همان‌طور که گفته شد، داستان‌های پلیسی، باید سرگرم‌کننده باشد، اما چرا سرگرم‌کننگی باید شکل جرم و جنایت و بزهکاری را به خود بگیرد و موضوع‌هایش درباره پلیدی و شرارت و شیطان‌صفتی و افراد بیمار و مشکل دار باشد؟ چون جرم و جنایت و پلیدی و شرارت و آدم‌های بیمار در جامعه‌های انسانی همیشه وجود داشته‌اند و دارند؛ کل زندگی بشر در تقابل با امور خدایی و شیطانی و خیر و شر گذشته و می‌گذرد. نیروهای اهورایی همواره در چالش و مبارزه با قدرت‌های اهریمنی‌اند و روشنی در جنگ با تاریکی و خوبی در جدال با بدی. از این رو، این چالش‌ها و

مبازه‌ها جنبه عام دارد، چه جدال تشکیلات حکومتی با گروه‌ها و دسته‌های بزهکار و جنایتکار، چه چالش‌ها و مبارزه‌های فردی یا جمعی و گروهی علیه رژیم‌های خودکامه و حکومت‌های فاسد و جبار. البته واقعیت اینجاست که متأسفانه صحبت از امور ناشایست و شیطانی در داستان، افسونی‌تر و مجدوب‌کننده‌تر از بازگویی خوبی‌ها و شایستگی‌های انسانی است، پرداختن به ناروایی‌ها و ستمگری‌های عوامل دولتی و باندهای جنایتکار، توجه خواننده‌ها را بیشتر جلب می‌کند، تا صحبت از نیکی‌ها و مردمان نیک سرشد.

ما همیشه در چالش با این دونیروییم که از درون و بیرون ما سرچشمه می‌گیرد. یکی جلوه خدایی دارد و یکی نشان شیطانی، یکی خوب است و یکی بد، یکی بر حق است و درست و دیگری نادرست و پلید. برخورد این نیروها با هم زندگی بشر و ماجراهای او را رقم می‌زند و ما را به عنوان موجودی متفکر، از حیوانات جدا می‌کند و زندگیمان را با همنوع خود پیوند می‌دهد و برخورد آرا و عقاید و طبیعت‌ها و جنم‌های متفاوت با هم، ستیز دایمی و مستمر را به وجود می‌آورد و ما را رو در روی هم قرار می‌دهد، چه ما بخواهیم و چه نخواهیم و چه آن را دوست داشته باشیم، چه دوست نداشته باشیم، واقعیتی است انکارناپذیر.

همه ما کم‌ویش خصوصیت‌های روحی و خلقی متفاوتی با دیگران داریم که ما را از هم جدا می‌کند. اگر در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم، مجبوریم وجود هم را تحمل کنیم و تابع مقررات حاکم بر آن جامعه باشیم. از چپ یا راست برائیم و قانون را رعایت کنیم و نسبت به هم با مدارا و نرم خوبی رفتار کنیم، اما آنچه خوشمان می‌آید و مطلوبمان است، این است که آزادی داشته باشیم و از میان شاهراه پنهن و خلوت برائیم. می‌خواهیم اگر بتوانیم، قانون‌های آن را بر حسب ضرورت و

تلوزیون‌های همه کشورها به ماجراها و سریال پلیسی توجه بسیار پیدا کرده‌اند.

از خانم عشت رحمان‌پور که کتاب‌های من و امداد ایشان است، برای تصحیح و متن‌خوانی این کتاب نیز سپاسگزاری می‌کنم. در پایان، آرزو می‌کنم این رشته از داستان‌نویسی نیز که تاکنون در ایران مورد توجه نبوده است، نویسنده‌ها و خواننده‌های خود را بیابد و آثار معتبری آفریده شود.

جمال میرصادقی  
دی‌ماه ماه ۱۳۹۳

## ادبیات داستانی

۱. قصه
۲. رمانس
۳. رمان
۴. داستان کوتاه
۵. ناولت

هر کدام از این انواع نیز شاخه‌هایی دارد و می‌توان در داستان‌های واقعیت‌گریز به کار گرفته شوند. در واقع، نخست آثار متنوع ادبی نگارش می‌یابد و بعد به انواع (ژانرهای) طبقه‌بندی می‌شود، مثلاً همان‌طور که گفته شد، از نظر معنایی، آثار به دو گروه، آثار تفسیری یا معناگرا و آثار تفریحی یا واقعیت‌گریز و از نظر ساختاری (شکل و محتوا) را دربرمی‌گیرد و مثل ساختار داستان یا شعر تقسیم می‌شوند. شکل برچسبی عینی است که خواننده از آن به نوع اثر پی می‌برد. شکل‌های عمدۀ ادبیات رامی‌توان در انواع گوناگون به کار برد. نوع هر اثر ادبی از نظر شیوه نگارش یا موضوع آن مشخص می‌شود. انواع کلاسیک یونان و روم باستان عبارتند از:

قاییل به بیابان بازگشت و پیر، دل کینه‌دار می‌تافت. قاییل آرام نبود، خواب نداشت، حیران می‌گشت. وسوسه ابلیس در او کار می‌کرد. روزی هاییل را در بیابان خفته یافت. خواست که او را بکشد، ندانست که چگونه باید کشت، ابلیس بیامد در پیش او مرغی را سر بکوفت و او را بکشت و قاییل آن از او بیاموخت. سنگی بزرگ برگرفت و سر هاییل بدان بکوفت. برادر را بکشت.

مراد ابلیس برآمد، پس غایب شد. نخستین کشته و مرده از آدمیان هاییل بود. قاییل برادر را برگردن نگاه می‌داشت و حیران بود و از کشتن پشیمان و در کار او بمانده بود. گویند او را گرد بیابان برمی‌آورد و هرجا که خون هاییل بررسید، شورستان شد که از آنجا نبات نروید. تا روزی دو کلاخ را دید که در آمدند و یکی دیگر را بکشت و به منقار زمین فروکند، آن کشته را در آن پنهان کرد. قاییل از او بیاموخت، هاییل را دفن کرد. ... آنگاه که قاییل، برادر را بکشت، در همه چیز دنیا خلل آمد از آن خون ناحق. در حال باد برآمد، گردی، غباری برخاست و سیاهی در عالم افتاد. همه جهان تیره و تاریک شد. پنداشتی که جهان برخواهد خاست، دد و دام را عدد نبود که باد از زمین برمی‌گرفت و می‌انداخت. درختان از ریشه برمی‌کشید و بر چهارپایان می‌زد و می‌کشت. نور ماه کاهید و ستارگان به تیرگی گراييد. طعم از میوه برفت و زمین پوشیده شد از خار و آب شور.

آدم و حوا نشسته بودند که به ناگاه آن باد و غبار و سیاهی از روی جهان برخاست، چنان‌که آتش افروختند و از تاریکی بینا ک شدند.

حوالگفت: «این باد و سیاهی در جهان بی‌سبب نیست.»

آدم گفت: «شک نکنم که جهان را واقعه‌ای هول پدید آمده.» چون قاییل و هاییل بازیامدند، آدم و حوا به طلب آنان به بیابان رفتند. قاییل را بیم‌زده یافتند. دانستند که بر جان هاییل زیان آمده. موی کندند و

هول برمی‌آمد.

هاییل گوسفند فربه‌ای بیاورد و خونش بر زمین ریخت، دیگر بار برقی پدیدار آمد و تاریکی روز برفت. برق بر درخت فرود آمد و درخت بسوخت.

آدم گفت: «قربانی هاییل پذیرا شد، اقلیما از آن اوست.»

قاییل سر به بیابان نهاد. حیران می‌گشت، دژم بود. پیری با محاسنی سفید بدید در عبادت ایستاده. قاییل به نزد او رفت و او را ناظره می‌کرد تا پیر از عبادت فارغ شد و از او پرسید:

«تو کیستی؟

پیر بر او بنتگریست و گفت: «مردی بی خانمانم و بیابان‌گرد.»  
«بیابان از بهر چه گردی؟

«از بهر آنچه تن نداده‌ام بر ناروایی و زیونی، چون تو.»

باز گفت: «از دور، بر کار شما نظاره می‌کردم، گناه تو چه بود که تو را برزگری بود و هاییل را گوسفندداری. اگر تو نیز چون برادر گوسفندی فربه قربان می‌کردی، اقلیما از آن تو بود.»

باز گفت: «برق بر درختان فرو آید، کاری است نه به شگفت که بسیار بر این رود و بر این شود.»

درختی را به او بنمود که در حال سوختن بود.

آدم در کار تو حیله روا داشته چون به هاییل انس تمام دارد، گوسفندداری را بر او گذاشت. سزای آن کس که به ناروا اقلیما را از آن خود کرد، مرگ است.»

قاییل نزد هاییل برفت.

«سوختن درخت نه دلیل است به ثواب. اقلیما را به من باز ده و گرنه تو را می‌کشم.»

هاییل به انکار گفت: «اگر مرابکشی، گرانبارشوی به گناه، اهل دوزخ باشی.»

روی به ناخن خراشیدند و خاک بر سر کردند. آدم خواست قایل را قصاص کنند.

قایل گفت: «مرا می‌کشید؟ من فرزند شمایم.»

آدم گفت: «خداآوند فرماید که قصاص خون با خون رواست.»

قایل گفت: «من از شما و خدای شما بیزارم.»

از نزد آنان بگریخت و بازآمد و اقلیما را برگرفت و ببرد. از بیم آدم گرد جهان می‌گشتند گرسنه و بر همه. همه جانوران روی زمین از آنان می‌گریختند. هر که را یافتد از جانوران سر بکوافتند و از گرسنگی بخوردند.

... آنگاه به روزگار از شکم اقلیما فرزندان بسیار آمد، دختران و پسران. ببالیدند و بزرگ شدند و به بیابان رفتند از بهر برزگری و گوسفنداری. فرزندان و فرزندزادگان آدم از آنان روی برگرفتند و گفتند: (شما خونی زاده‌اید).

فرزنдан دزم و دلتنگ بازگشتند و نزد مادر به شکایت آمدند. اقلیما قصه هاییل بازگفت. فرزندان روی به قایل آوردند و گفتند: «روانبود که برادرکشی.»

قایل گفت: «بر ناروا سر فرود نیاوردم و زبونی را بر خود نپذیرفتم. رنج گران کشیده‌ام، مگر اندوهان شما، بیشترین مکافات من نیست؟»

فرزندان از گرد او پراکنند. به شوق زیارت نیای خود سر به بیابان نهادند. ابلیس بر راه آنان صورتی به هیأت آدم بیفکند و گروهی از یاران خود پیش او به پای ایستاد که بر او سجده می‌کردند.

فرزندان از هوش شدند از دیدار آدم، از راه بیفتادند و گرد صورت گشتند و به نیایش پرداختند. نخستین آدمیانی بودند که بت پرستیدند.<sup>۱</sup>

۱. جمال میرصادقی: روشنان، تهران، اشاره، ۱۳۷۹.

## داستان‌های واقعیت‌گریز

داستان‌های واقعیت‌گریز یا داستان‌های گریز یا تفریحی (۱ - جنایی، کارآگاهی، ۲ - پلیسی، وحشت، هراس‌انگیز<sup>۳</sup> - مهیج<sup>۴</sup> - خیال و وهم یا فانتزی و...) داستان‌هایی هستند که قصد و نیت آن‌ها سرگرم کردن خواننده است و نویسنده در آن‌ها با ارائه جهان عجیب و غریب، هیجان‌انگیز و دلهره آور خواننده را بفریبد و کنجکاوی او را برانگیزد و به دنبال خود بکشاند. داستان‌های واقعیت‌گریز جز سرگرم کردن خواننده هدفی ندارد و فقط برای آن نوشته می‌شود که خواننده را مدتی از جهان واقعی دور کند و به دنیای فارغ از مشکلات زندگی ببرد. داستان‌های واقعیت‌گریز در تقابل با داستان‌های معناگرا یا تفسیری می‌آید.

داستان‌های واقعیت‌گریز جنبه تجاری دارد و اغلب مورد توجه مطبوعات بازاری و سینماگران است، چون بر قشری‌گری‌ها و تعصبات صحه می‌گذارد و از اصول عقیدتی و طرفدارهای آن‌ها حمایت می‌کند و بر افراط‌گری‌ها و احساسات‌شان مُهر تأیید می‌زند و انتظارها و خواست‌هایشان را ارضاء می‌کند. در واقع، زندگی را همان‌گونه که ما

ارضاء‌کننده در زندگی کمتر پیش می‌آید. از این‌رو، داستان‌های واقع‌گریز، بر محور حادثه‌های استثنایی و نادر می‌گردد و اغلب بنیادی سنت و پیرنگی ضعیف دارد و اگر مثل داستان‌های پلیسی از پیرنگ محکمی نیز برخوردار باشد، حقیقت مانند نیست، عنصری که دوام و بقای هر اثر هنری را تضمین می‌کند و یک‌بار مصرفی را از آثار می‌здاید.

امروزه ارائهٔ چنین موضوع‌هایی در مطبوعات پر تیراژ و داستان‌های عامه‌پسند پر معمول است. دروغ‌های بزرگ کرده و خوشایند و موضوع‌های جذاب کنجکاوی برانگیز که به صورت‌های گوناگون در داستان‌های واقعیت‌گریز مورد استفاده قرار می‌گیرد، مثل بردن لاتاری و ثروتمند شدن ناگهانی، رسیدن ارثی از اقوام دور و نزدیک، مطرح کردن موضوع‌های مگو و زیرپوستی و پچ‌پچی، مثل این‌که دخترها باید بکارت خود را حفظ کنند یا به شیوهٔ دخترهای غربی همچون مردها در روابط جنسی آزاد باشند. زن‌ها اگر به آن‌هایی و فایی شود، باید مقابله به مثل کنند یا نه؟ به راز جنایتی پی بردن و کشف استعدادی در خود و بازتاب‌های آن، اختراعی کردن و از قبل آن شهرهٔ عام شدن، معجزه‌ها، کوری بینا شدن و چلاقی ناگهان به راه افتادن، از این رقم مقولات که جنبهٔ استثنایی و خاص و باورناپذیر دارد و خواننده را دنبال خود می‌کشد و سرگرم می‌کند، بی‌آن‌که پیام یا حرفی یا واقعیتی را دربرداشته باشد، موضوع‌هایی است که اغلب در داستان‌های واقعیت‌گریز تکرار می‌شود و خواننده‌هایی هم دارد.

به طور کلی مهم‌ترین انواعی که داستان‌های واقعیت‌گریز را دربر می‌گیرد عبارتند از: رمانس‌های عاشقانه پر ماجرا، داستان‌های رمانیک و گریه‌آور و احساساتی‌گری، داستان‌های حادثه‌ای، کارآگاهی، جنایی،

می‌خواهیم و دوست داریم، نشان می‌دهد، نه آن‌گونه که در واقعیت هست و نه آن‌گونه که باید باشد، آن‌گونه که مطلوب ماست و ما را خوش آید.

به همین دلیل، موضوع‌های مورد توجه نویسنده‌های داستان‌های واقعیت‌گریز، اغلب تکراری و کلی و کلیشه‌ای است، موضوع‌هایی مثل عاشق شدن پسر پولدار به دختر ندار یا برعکس شیفته شدن دختری از خانواده اشراف به پسری از طبقه‌های زیردست. عاشق شدن رئیس شرکت به دختر ماشین‌نویس. مرد یا زنی که وارد شهری می‌شود و مردم را از وضعیت و موقعیت دشواری که گرفتار شده‌اند، نجات می‌دهد. اتفاقی خوش زندگی فرد یا افرادی را از این‌رو به آن‌رو می‌کند و... خواننده، اغلب پایان‌بندی خوش این نوع داستان‌ها را حدس می‌زند و وقتی حدس او درست درمی‌آید، احساس خشنودی می‌کند.

من نمی‌گویم که چنین واقعه‌هایی در جامعهٔ بشری اتفاق نمی‌افتد، از چنین موضوع‌هایی اغلب نمی‌توان آثار قابل توجهی به وجود آورد. من از واقعیات محتوم حرف می‌زنم، نه از استثناهایا. مثلاً عاشق شدن دختری از خانواده طبقه بالا به پسری از طبقه پایین، دوام چندانی نمی‌آورد، چون دوام زندگی و همزیستی افراد با هم بسته به نوع زندگی و تربیت قبلی و فرهنگ خانوادگی و ویژگی‌های روحی و خلقی آن‌هاست. سورعاً عاطفی و جنسی بعد از چندی فرو می‌نشینند. آنچه دو نفر را کنار هم نگه می‌دارد، تفاهم فکری و هماهنگی ذهنی و فرهنگی و تربیتی است.

مشکلات بنیادی جامعه‌ای با آمدن فرد یا افرادی حل نمی‌شود. موقعیت‌های فردی ناگهان عوض نمی‌شود. کسی شب نخواهد و صبح که از خواب بیدار می‌شود، مشکل خود را حل شده بینند. وقایع خوش بی‌دلیل برای کسی اتفاق نمی‌افتد. فرصت‌ها و موفقیت‌های آن‌چنانی و

پلیسی، اسرارانگیز، مهیج، وحشت (هراس‌انگیز) و بعضی از داستان‌های علمی خیالی و خیال و وهم (فانتزی) که با دنیای متفاوت از دنیای واقعی ما سروکار دارند، داستان‌های جادوگری و ماوراء طبیعی (ارواح، اجنه، موجودهای اهریمنی و شیطانی و...) و داستان‌های گوتیک نو که انواع داستان‌های وحشت و اسرارآمیز و مافوق طبیعی را شامل می‌شود. در این کتاب، فقط به انواع داستان‌های واقعیت‌گریز پلیسی (کارآگاهی، جنایی، پلیسی) و شاخه‌های آن پرداخته می‌شود.

نمونه‌ای از داستان خیال و وهم (فانتزی)<sup>۱</sup> «جنازه» جمال میرصادقی

## جنازه

وقتی قلی، پسرخوانده آقای «dal»، به بازارچه آمد، کاسبکارها خبر شدند که کار «dal» یکسره شده، اما هنوز اطمینان نداشتند. بارها خبر آمده بود و کاسبکارها دکان‌هایشان را بسته بودند و به طرف خانه dal راه افتاده بودند، وقتی به آنجارسیده بودند، dal نشسته بود و برای پیروانش حرف می‌زد. می‌خندید و می‌گفت شایع کرده‌اند که من مُرده‌ام و دیگر نباید از من واهمه داشته باشند. قهوه‌ای پوش‌ها فریاد می‌زدند و عمر دراز برایش آرزو می‌کردند.

خانه dal نزدیک بازارچه بود، روی تپه‌ای، برج و بارویی داشت که از بازارچه دیده می‌شد، باغ بزرگی با درخت‌های انبوه و کهن‌سال و کاخی با درهای کوچک و بزرگ که قهوه‌ای پوش‌ها از آن‌ها رفت و آمد می‌کردند. هر اتفاقی که در کاخ می‌افتد، اول خبرش به بازارچه می‌رسید. خبر سفر پسر بزرگ dal به خارج را اول بار کاسبکارها شنیده بودند؛ پسر dal برای گذراندن دوره کارآموزی و زمامداری آینده به خارج رفه بود. چندسالی بود که dal از خارج برگشته بود و بر کارها نظارت می‌کرد و

1. Escape story 2 Crime fiction 3.Horror fiction 4. Thriller 5. Intretative

امور بازارچه را به دست پیروانش سپرده بود. روزی که آمد، برف سنگینی می‌بارید. کاسبکارها با استقبالش رفته و او را با تشریفات رسمی به شهر آوردند. بازارچه را چراغان کردند و از پیروان او و مردم پذیرایی شایانی کردند. دال برای آن‌ها حرف زد و زندگی راحت و پردرآمدی را به آن‌ها وعده داد و گفت ریشه فقر و تبعیض را برخواهد کند و آن‌ها به رفاه و آسایش خواهند رسید.

به دستور او، طاقی بر سر بازارچه زدند تا آن را به صورت سنتی قبلی اش درآوردن. استادکاران قدیمی آمدند و طاق را با کاشی‌های معرق و آینه‌کاری‌ها تزیین کردند. بازارچه جلوه و جلای تازه‌ای پیدا کرد، اما روشنایی از آن رفت. مجبور شدند چراغ‌های بسیاری در آن روشن کنند و زیر نور چراغ‌ها و هوای دم کرده به دادوستد مشغول شوند و باکولرهای بخاری‌های بزرگ زمستان‌ها و تابستان‌ها را گرم و سرد کنند و به کار پرسودشان ادامه دهند.

طولی نکشید که مرگ و میر میان کاسبکارها افتاد. پشت بساط مغازه‌شان حالشان به هم می‌خورد و می‌افتادند و می‌مردند. هوای بی‌آفتاب و دم کرده بازارچه زندگی آن را کوتاه کرده بود. تصمیم گرفتند طاق پرزرق و برق و شکیل بازارچه را بردارند تا آفتاب و هوای تازه مثل گذشته به درون بیاید، اما قهوه‌ای پوش‌ها به بازارچه ریختند و عمله‌ها و بنها را از بازارچه بیرون کردند. دال نمی‌خواست ترکیب سنتی بازارچه به هم بخورد. بعضی از کاسبکارها از بازارچه رفته و کار خود را با درآمد کمتری در جای دیگر شروع کردند. دیگران ماندند و به دادوستد پرسودشان ادامه دادند. چاق و سنگین می‌شدند و پشت بساط، حالشان به هم می‌خورد تا آن‌ها را به بیمارستان می‌رسانند، کارشان تمام شده بود. خبر مرگ دال هنوز پخش نشده بود. کاسبکارها، دکان‌ها را بستند و به

طرف کاخ دال راه افتادند. زمستان سختی شروع شده بود و زمین یخ بسته بود.

وقتی به خانه دال رسیدند که دیوارهای با غ با پارچه‌های سیاه پوشانده شده بود. پرچم سیاهی بر بالای برج آویخته بود. قهوه‌ای پوش‌ها دور و برکاخ می‌گشتند. تالار بزرگ از پیروان پرشده بود. چراغ‌های سوخت و مریدی روی تخت بالای تالار نشسته بود و حرف می‌زد. کاسبکارها، همراه قلی از راهرو نیم تاریک و اتاق‌های تودر توگذشتند و به اتاقی که دال روی تخت منبت کاری بلندی خوابیده بود، رفته‌اند.

شمع‌های قدی می‌سوخت و بوی کندر و عود فضا را پر کرده بود. پارچه زربفتی روی دال انداخته بودند. چشم‌های دال بسته بود، گویی به خواب عمیقی فرو رفته بود. از بلندگوها مارش عزا پخش می‌شد.

کاسبکارها به صفت دنبال هم می‌آمدند و تخت را دور می‌زدند و از اتاق بیرون می‌رفتند و توی تالار جمع می‌شدند. قهوه‌ای پوش‌ها سینی به دست می‌گشتند و چای می‌دادند. دال دو روز پیش مرده بود، خبرش را پخش نکرده بودند و به دنبال پسر بزرگش فرستاده بودند.

جنازه را بعداز ظهر از زمین برداشتند. اتوبوس‌ها آمدند تا عزادارها را به گورستان ببرند. جمعیت در کوچه و خیابان انبوه شده بود. تابوت که بالای دست قهوه‌ای پوش‌ها، از باغ بیرون آمد، کاسبکارها هجوم آوردن. قهوه‌ای پوش‌ها آن‌ها را کنار زدند و زیر تابوت رفته‌اند. تابوت روی شانه آن‌ها دور کاخ گشت و به سوی بازارچه راه افتاد و از میان بازارچه گذشت و به خیابان رسید. کاسبکارها دنبال تابوت می‌آمدند و به سر و سینه خود می‌زدند و زاری می‌کردند. تابوت را توی نعش کش گذاشتند؛ نعش کش با تاج گل‌های سفید پوشانده شده بود. اتوبوس‌ها و سواری‌ها پشت نعش کش راه افتادند.